

آیا نویسندگان می‌توانند

قاضی کتاب خود باشد

محمد اسفندیاری

دانشمندان، چه بسا بیشتر از عوام مردم نیز باشد و آن هنگامی است که دلبستگیها و گرایشها در میان باشد. اینجاست که دیده شده چه دانشمندان بزرگی، از قلّه دانش به درّه عصبیت فرو غلتیده‌اند و به لحاظ دلبستگی به موضوعی، از عوام نیز منحط‌تر گردیده‌اند. ماجرای نحوی و کشتییان که مولوی در مثنوی به آن اشاره کرده است، حکایت از همین موضوع می‌کند. مرد نحوی که علم نحو آموخته بود، چندان دلبستگی به علم خویش داشت که به کشتییان گفت: هیچ از نحو خواندی؟ گفت: لا / گفت: نیم عمر تو شد در فنا.

قضاوت نویسندگان درباره کتابش نیز، قضاوت در موضوعی است که به آن دلبستگی و تعلق دارد. کتاب نویسندگان، حاصل عمر اوست و نشانگر اندیشه و سلیقه و هنر او. و دور می‌نماید که نویسندگان بتوانند قاضی کتاب خود، یعنی قاضی اندیشه و سلیقه و هنر خود باشند. بیهوده نیست هنگامی که از نویسندگان پرسیده می‌شود کدامیک از کتابهایشان را بیشتر می‌پسندید، غالباً چنین پاسخ می‌دهند: کتابهای هر نویسنده مانند فرزندان اوست؛ و همان طور که پدری نمی‌تواند میان فرزندان خود تبعیض قائل شود، یک نویسنده نیز نمی‌تواند میان کتابهای خود فرق بگذارد. پس، از اینجا می‌توان دریافت

پر مساز از کاغذ و از که مپر
که در این سودا بسی رفته است سر
مثنوی، دفتر ششم

ظریفی را گفتند که انسان جایز الخطاست. بیدرنگ گفت: این سخن خطاست؛ بلکه انسان واجب الخطاست! گذشتگان ما نیز این سخن را آویزه گوشمان کرده‌اند که: الانسان محل السهو و النسیان. و ناگفته پیداست که نویسندگان نیز مانند دیگر مردم، خطا می‌کنند و می‌لغزند و سکندری می‌خورند. با این تفاوت که نویسندگان هوشمند بر خلاف توده‌های مردم، یک خطا را دوبار نمی‌کنند! ورنه، در خطا کردن و لغزیدن، چون دیگران هستند. از این روست که گفته‌اند: لکل جواد کبوة و لکل عالم هفوة. و نیز گفته‌اند: گناه آید زکیهان دیده پیران / خطا آید زداننده دبیران.

پس در سهو و خطا، تفاوتی میان عالم و عامی نیست. سهل است که در یک مورد، امکان خطای

که دلبستگی نویسندگان به کتابهایشان، دست کم مانند دلبستگی آنها به فرزندانشان است. و از آنجا که «همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال»^(۱)، کتابهای نویسندگان که نشانگر عقل آنهاست (عُقُولُ الْفَضْلَاءِ فِي أَطْرَافِ أَقْلَامِهَا)^(۲) و به مثابه فرزندانشان، لاجرم در دیده آنها به «کمال» و «جمال» است. بنابراین قضاوت نویسندگان درباره کتابهایشان، مقبول و مسموع نیست. درست گفته اند که: کُلَّ امْرءٍ فِي نَفْسِهِ عَاقِلٌ / يَا لَيْتَ شَعْرِي فَمِنَ الْجَاهِلِ. یعنی:

گر از بسیط زمین عقل منعدهم گردد
به خودگمان نبرد هیچکس که نادانم

فرنگیها به کسی که بیمار یا دیوانه نوشتن است و از دیدن نوشته خود لذت می برد، «گرافومانیاک» (Graphomaniac) می گویند. ظاهراً در فارسی، واژه ای معادل گرافومانیاک ساخته نشده است. اما عبید زاکانی قرنهای قبل در رساله تعریفات خود، واژه «المخبط» را چنین تعریف کرده است: آنکه خود شعر خواند و خود سر جنباند.^(۳) فی الواقع هر نویسنده، تا اندازه ای «گرافومانیاک» است. این، هم حُسن است و هم عیب. بدین لحاظ حُسن است که اگر نویسنده ای عشق به نوشتن نداشته باشد، و از دیدن نوشته اش لذت نبرد، رغبت به نوشتن پیدا نمی کند. و از این رو عیب است که نویسنده در قضاوت درست درباره نوشته اش، توفیق نمی یابد. پس عشق به نوشتن خوب است، اگر (و در «اگر» نتوان نشست) این عشق، نویسنده را در قضاوت درست درباره نوشته اش گول نزد و حجاب دیده اش نشود. پیشوایان ما گفته اند: مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعَشِيَ بَصَرَهُ... فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ.^(۴)

دلیل دیگری که نشان می دهد نویسنده نمی تواند قاضی کتاب خود باشد، این است که هر نویسنده پس از

چندی که به کتابش می نگرد، نادرستیها و کاستیهای در آن می بیند که در گذشته به آن وقوف نداشته و کتابش را در آن هنگام کامل و بی نقص-البته در همان حد خود- می پنداشته است. هیچ نویسنده ای نیست که بتواند مدعی شود نخستین کتابش درست مانند آخرین کتابش است؛ مگر اینکه آن نویسنده یا پیشرفت نکرده باشد و در فاصله میان اولین و آخرین کتابش، همچنان در جا زده باشد و یا اینکه استحضار به پیشرفت خود نداشته باشد. ورنه، همه نویسندگان، هنگامی که به کتابهای گذشته خود می نگرند، کاستیها و نادرستیهای در آن می بینند که در گذشته، هیچ اطلاعی از آن نداشتند و از این رو، رضایت به چاپ آن داده بودند، بنابراین هنگامی که نظر نویسندگان درباره کتابهای سابقشان تغییر می کند، یعنی قضاوت آنها در سابق، درست و واقع بینانه نبوده است. و البته که این حکم، درباره کتابهای جاریشان نیز صدق می کند.

عماد کاتب اصفهانی، سخن عالمانه ای درباره روانشناسی نویسندگان گفته که بسیار ارزنده است. وی می گوید:

انی رأيت انه لا يكتب انسان كتاباً في يومه الا قال في غده: لو غير هذا لكان احسن و لو زيد كذا لكان يستحسن و لو قدم هذا لكان افضل و لو ترك هذا لكان اجمل. و هذا من اعظم العبر و هو دليل على استيلاء النقص على جملة البشر.^(۵)

این سخن عماد کاتب، حکایت از حقیقتی ژرف می کند و امروزه مصداق بیشتری دارد. بنگرید که ویلیام فاکنر می گوید:

تا بدین جا مقصود ما این بود که روشن کنیم نویسنده نمی‌تواند قاضی خوبی برای کتاب خود باشد. این حکم، اگر هم خیلی خوشبین باشیم، لااقل درباره بسیاری از نویسندگان صادق است. اکنون باید راه چاره را بیابیم که چگونه نویسندگان می‌توانند به ارزیابی درست و واقع بینانه‌ای درباره کتابهایشان بپردازند. فی الواقع آنچه تاکنون گفتیم، آیه یأس و نومیدی خواندن بود. اکنون باید امید دهیم و در جستجوی راه چاره باشیم.

برای اینکه نویسنده بتواند به ارزیابی درست کتاب خویش بپردازد، نخستین شرطش این است که شجاعت «انتقاد از خود» داشته باشد. اصطلاح انتقاد از خود (Autocriticism)، چند دهه پیشتر نیست که ابداع شده و گو اینکه غالباً در ادبیات سیاسی از آن صحبت می‌شود، اما در همه جا کاربرد دارد. با اینکه این اصطلاح اخیراً ساخته شده و بشر به تازگی به اهمیت انتقاد از خود پی برده، ولی در احادیث پیشوایان ما، دقیقاً به این موضوع اشاره شده است. از امام حسین-ع-روایت شده است: *مِنْ دَلَائِلِ الْعَالِمِ اِنْتِقَادُهُ لِحَدِيثِهِ* (۷) یعنی از نشانه‌های دانشمند این است که به انتقاد از سخن خویش بپردازد. همچنین از امیرالمؤمنین علی-ع-روایت شده است: *اَلْعَاقِلُ مَنْ اَتَهَمَ رَاْيَهُ* (۸). یعنی خردمند کسی است که رأی خود را متهم کند. (نادرست بشمارد.)

در اینجا مقصود ما از انتقاد از خود، این است که هر نویسنده هنگام تحقیق و تألیف، باید دو شخصیت داشته باشد: یکی نویسنده و دیگری منتقد. به گفته لئون تولستوی:

در هر نویسنده‌ای همواره می‌باید دو شخصیت با هم وجود داشته باشد: یکی نویسنده و دیگری منتقد. (۹)

هر بار که آخرین کلمه اثری را می‌نویسم، پیش خودم فکر می‌کنم اگر مجال داشتم که دوباره نویسی‌اش کنم، این بار حتماً بهتر می‌نوشتمش، شاید حتی صحیح‌تر. (۶)

گذشته از این، امروزه بسیاری از کتابهای مرجع و مهم که تجدید چاپ می‌شود، همراه با اصلاحات و اضافات است. و «اصلاحات» و «اضافات» در تجدید چاپ کتاب، یعنی اینکه چاپ قبلی آن دارای «نادرستیها» و «کاستیها» بی‌بوده و سپس نویسنده به آن متفطن شده است. بنابراین ویرایشهای مکرر یک کتاب و تجدید چاپهای اصلاحی آن بدین معنی است که نظر نویسنده درباره کتابش- که سابقاً آن را بی‌عیب می‌پنداشت- تغییر کرده است. و البته که باز هم تغییر خواهد کرد. در نتیجه، نباید انتظار داشت که نویسنده بتواند قاضی کتابی خود باشد و نظری درست و قطعی نسبت به کتاب خود داشته باشد.

از اینها گذشته، نویسنده، مدعی است؛ و اصولاً مدعی نمی‌تواند قاضی باشد. شرط قضاوت، بیطرفی است و شخص ذی‌نفع نمی‌تواند قاضی درست‌رایی باشد. به گفته سنائی:

همه چون از کتاب فهرست اند
جز تو را سوی خویش نفرستند
و به گفته نظامی:

هر کس در بهانه تیزهش است
کسی نکوید که دوغ من ترش است

و به گفتهٔ آکسی تولستوی:

در وجود یک نویسنده باید در آن واحد یک «متفکر»، یک «هنرمند» و یک «ناقد» با هم مشغول کار باشند. وجود یکی از این مفروضات کافی نیست. «متفکر»، فعال و دلیر است. پاسخ «چرا»ها را می‌داند، هدفهای نهایی را می‌بیند و نشانه‌های راهنما را مشخص می‌کند. «هنرمند»، احساساتی است و عواطف زنانه دارد. از هر طرف محاط در این سؤال است که «چگونه» کار را باید انجام داد. به دنبال چراغ راهنما می‌رود، نیاز به «فارغ شدن» دارد؛ وگرنه پخش و پلا می‌شود و تجزیه می‌گردد. اگر از این تعبیر نرنجید، می‌گوییم که هنرمند «اندکی خل است». «ناقد» باید از متفکر هشیارتر و از هنرمند با استعدادتر باشد. ناقد، آفریننده نیست، بسیار سنگدل است.^(۱۰)

کوتاه سخن اینکه هر نویسنده، لااقل باید دو شخصیت باشد: یکی نویسنده که کارش خلق اثر است و دیگری، منتقد که همتش یکسره معطوف به نقد اثر. شخص دوم است که نویسنده را یاری می‌رساند تا به قضاوت درست دربارهٔ کتابش بپردازد. پس وجود او را غنیمت شماریم و پاس داریم.

شرط دیگری نیز هست که به نویسنده امکان می‌دهد تا به ارزیابی درست کتاب خویش بپردازد. و آن، اینکه «انتقاد پذیر» باشد. کافی نیست که نویسنده‌ای به انتقاد از خود بپردازد. زیرا ممکن است در همان انتقاد از خود، باز هم «خود» (انانیت)، دخیل و مؤثر باشد و نویسنده نتواند به ضعفهای کار خود آگاه شود. بنابراین هر نویسنده علاوه بر انتقاد از خود، باید انتقادپذیر باشد. انتقاد را نه تنها از دوست خود، بلکه از دشمن نیز بپذیرید. رومیان قدیم گفته‌اند: به طرف مقابل گوش فرا

ده. در این صورت است که نویسنده می‌تواند به معایب کار خود پی ببرد و قضاوتش دربارهٔ کتابش، به حقیقت نزدیک گردد.

یک از سنتهای پسندیده که همواره در ایران جاری بوده، این است که شاعران در انجمنهای ادبی گرد می‌آمدند و اشعارشان را برای نقد و اصلاح، در جمع دیگران می‌خواندند. این سنت سنیّه، متأسفانه فقط در انجمنهای ادبی رایج بوده و در حالی که لازم است نویسندگان نیز چنین انجمنهایی داشته باشند و چکیده و چگونگی کتابهایشان را در حضور دیگران بیان کنند تا نقد و ارزیابی گردد. سزاوار است هر نویسنده کتابش را پس از تألیف و پیش از چاپ، برای ارزیابی به صاحب‌نظران دهد و انتقاداتی را که به آن شده، گردآورد و کتابش را اصلاح کند. یعنی خود، به دیگران بیشتر زند و تقاضا کند تا کتابش را نقد کنند و عیبهای آن را آشکار سازند. به عبارت دیگر، هر نویسنده باید به «استقبال از انتقاد» برود و این، حدّاعلی «انتقاد پذیری» است. از صادق آل محمد-ع- بیاموزیم که می‌فرمود: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِي.^(۱۱)

کسانی که به استقبال از انتقاد رفته‌اند، نتایج درخشانی به دست آورده‌اند. تی. اس. الیوت، شاعر نامدار انگلیسی، پس از سرودن یکی از منظومه‌های خود، آن را برای نقد و بررسی به دوست شاعر خود داد. او بیش از دو سوم این منظومه را دور ریخت و پاره‌های آن را پس و پیش کرد و بسیاری تغییرات دیگر در آن داد.^(۱۲) الیوت، آن منظومه را با همان تغییرات و اصلاحات منتشر کرد و نتیجه اینکه، کتابش پرآوازه

گردید و نام شاعرش بر سر زبانها افتاد. پس خوب گفته است سعدی: «متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد»^(۱۳). و نیز:

ستایش سرایان نه یار تواند
نکوهش کنان دوستار تواند...
هر آن کس که عیبش نگویند پیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش

می گویند فردی - که هنر می دانست از جاهلی عیب خویش - کتابی نوشت و آن را پیش شیخ مرتضی انصاری برد تا بر آن تقریظی نویسد. شیخ نوشت: فیما مضیع عمرأ فی کتابته / فلا اضیع عمری فی قرائته^(۱۴)! تو عمرت را در تألیف این کتاب تباه کردی؛ اما من عمرم را در خواندن آن تباه نمی سازم.

گفتیم که نویسنده باید انتقاد پذیر باشد تا بتواند به قضاوت درست درباره کتابش پردازد. اکنون بیفزاییم که شرط مهم انتقادپذیری، «گوش بودن»^(۱۵) در مقابل منتقدین است.^(۱۶) نویسنده انتقادپذیر همان طور که در مقام نویسندگی می کوشد تا خوب سخن بگوید، در مقام انتقادپذیری نیز باید بکوشد تا خوب سخن بشنود. امیرالمؤمنین علی - ع - به ما آموخته است که: تَعَلَّم حُسْنَ الْأَسْتِمَاعِ، كَمَا تَعَلَّم حُسْنَ الْقَوْلِ^(۱۷). بسیاری از افراد در برخورد با منتقدین، پیش از آنکه بیندیشند که آنها چه می گویند، می اندیشند که چه به آنها بگویند. اما نویسنده انتقادپذیر، نخست می کوشد تا دریابد منتقدین چه می گویند و مدعا و گُنه سخنشان چیست. فکر خود را مشغول نمی کند که چه پاسخی به منتقدین دهد و کمین نمی کند تا ثابت کند که آنها یاوه و بی اساس می گویند. نویسنده ای که با نگاه عاقل اندر سفیه به منتقدین خویش می نگرد و آنها را مشتئی افراد نادان می داند که سخنش را نمی فهمند، شنونده خوبی در برابر منتقدین نیست.

چنین نویسنده ای - گو اینکه مدعی انتقادپذیری باشد - انتقاد ناپذیر است.

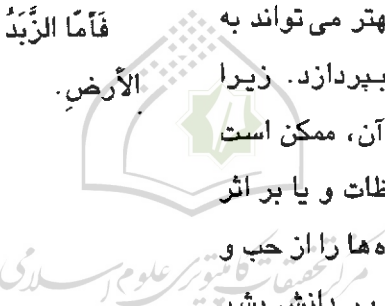
البته مقصود این نیست که نویسندگان، گوش به هر رطب و یابسی دهند و یکسره دست از کارشان بکشند که فلان کس چه گفته و فلان آقا چه اظهار لویه ای کرده است. اگر کسی - در مثل - اعلام کند ماه از پنیر سبز ساخته شده، نمی توان انتظار داشت که اخترشناس حرفه ای از پله های تلسکوپ خود پایین بیاید و در برابر او زانو بزند و سخنهای او را بشنود.^(۱۸) پیداست که مقصودمان این حرفها نیست؛ بلکه مقصود این است که باید در برابر انتقاد - گرچه آمیخته به اشتباه - یکسره گوش بود و خود را محروم از نقد و نظر منتقدین نکرد.

دریغ می آید به حدیثی از امام صادق - ع - در این باره اشاره نکنم. از حضرتش روایت شده است: ثَلَاثَةٌ يُسْتَدَلُّ بِهَا عَلَى إِصَابَةِ الرَّأْيِ: حُسْنُ اللَّقَاءِ وَ حُسْنُ الْأَسْتِمَاعِ وَ حُسْنُ الْجَوَابِ.^(۱۹) یعنی سه چیز نشانه نظر درست است: برخورد خوب، خوب شنیدن و پاسخ خوب. غالب افراد، تنها پاسخ خوب را نشانه نظر درست می دانند. در مثل می گویند: فلانی را ببین که چه پاسخ خوبی - البته به زعم آنها - به منتقدین داد و چگونه مخالفینش را مُجاب کرد. در صورتی که برخورد خوب (حسن اللقاء)، خاصه با منتقدین، و خوب شنیدن (حسن الاستماع)، خاصه سخنان منتقدین را، از دیگر نشانه های نظر درست است. اساساً برخورد خوب، مقدم بر خوب شنیدن است و خوب شنیدن هم، مقدم بر پاسخ خوب. طرفه اینجاست که فردوسی نیز به پاره اول این موضوع اشاره کرده است. گفت: به آموختن چون فروتن شوی / سخنهای دانندگان بشنوی.

قانون «بقای اصلح» درباره کتاب هم مانند همه چیزهای دیگری جاری است. به این جهت باید کتابهای قدیمی را که در مقابل حوادث روزگار پافشاری کرده و از میدان امتحان سرفراز بیرون آمده، مورد توجه قرار داد. (۲۲)

چکیده سخن اینکه نویسنده نمی تواند قاضی خوب کتاب خویش باشد؛ مگر اینکه اولاً شجاعت «انتقاد از خود» داشته باشد (دو شخصیت باشد: یکی نویسنده و دیگری منتقد)؛ ثانیاً «انتقاد پذیر» باشد (که شرط مهمش «حسن الاستماع» در برابر منتقدین است). البته قضاوت نهایی با تاریخ است. (۲۳)

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ.



بنابراین مادامی که نویسنده‌ای برخورد خوب با منتقدینش نداشته باشد، یعنی بردباری و فروتنی در برابر آنها نداشته باشد و در مقابل انتقاد گردن کشد و از کوره در رود، نمی تواند شنونده خوب سخنان آنها باشد و مآلاً، نمی تواند خوب پاسخ دهد. در نتیجه، منتقدینش از ری می گویند و او از بغداد؛ آنها از بهر حسین در اضطرابند و او از عباس می گوید جوابش.

در پایان، توجه به این نکته خالی از فایده نیست که قضاوت نهایی و واقع بینانه درباره هر کتاب، به عهده تاریخ است. گذشت زمان به خوبی معین می کند که چه کتابی ارزنده است و چه کتابی به یک بار خواندن هم نمی ارزد. بشر هر چه به جلو می رود، بهتر می تواند به قضاوت درباره کتابهای گذشتگان بپردازد. زیرا قضاوت درباره هر کتاب در زمان تألیف آن، ممکن است توأم با حب و بغض و رعایت برخی ملاحظات و یا بر اثر کمی دانش باشد. اما گذشت زمان، هم دیده ها را از حب و بغض نسبت به کتابها پاک می کند و هم بر دانش بشر می افزاید و قضاوتش را درباره کتابها، واقع بینانه تر و علمیتر می گرداند.

پاورقی:

۱. گلستان سعدی. باب هشتم، در آداب صحبت.
۲. عبدالواحد آمدی. غررالحکم و دررالکلم. ترجمه محمدعلی انصاری. (چاپ هفتم: تهران). ج ۲، ص ۵۰۲.
- ۳.
۴. نهج البلاغه. ترجمه سیدعلی نقی فیض الاسلام. خطبه ۱۰۸.
۵. عمر فروخ. تاریخ الادب العربی. (چاپ چهارم: بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴). جزء سوم، ص ۴۱۹. این سخن عماد کاتب را آقای مهدی آذر یزدی به نظم آورده است که چند بیت از آن برای مزید فایده نقل می شود.
... گفت دیدم که در جهان هر کس
سخن کرد کرد در دفتر
گرچه هنگام طرح و تدوینش
بر تتبع فزود و کرد هنر

ویلیام هزایت، نویسنده و منتقد انگلیسی، می گوید: «کسی که فقط در دوره زندگی خویش بزرگ به شمار آید در حقیقت بزرگ نیست؛ آزمون بزرگی، صفحه تاریخ است.» (۲۰) این حکم درباره کتابها نیز صادق است. امروزه ما بهتر می توانیم درباره کتابهای گذشتگان (مثلاً کتابهای ارسطو و فرانسیس بیکن) قضاوت کنیم و قطعاً آیندگان ما نیز بهتر می توانند درباره کتابهای معاصران ما قضاوت کنند. تاریخ، هم بی نظر و بی غرض است و هم گنجینه دانش همه نسلها را یکجا در چنگ دارد. ارنست همینگوی درست می گوید: تنها تأثیر زمان است که کتابهای خوب و بد را بررسی می کند و از هم جدا می سازد. (۲۱) بهتر از او، لرد آویبوری گفته است:

چون زمان گذشت و باز بخواند
اندر آن یافت نقصهای دگر
کای دریغ این چنین نبایستی
گرچنان بود، بود از این بهتر...

۶. صفدر تقی زاده. «خاطره و نامه هاشی از ویلیام فاکنر». در: کتاب سخن: مجموعه مقالات. (چاپ اول: انتشارات علمی، ۱۳۶۴). ص ۱۱۲. همو در جای دیگر گفته است: «اگر می توانستم آثارم را از بنویسم، مطمئناً بهتر از آنچه هست، می نوشتم». محسن سلیمانی. (مترجم) از روی دست رمان نویس. (چاپ اول: تهران، نشر هنر اسلامی، ۱۳۶۷). ص ۴۵.
۷. ابن شعبه حرّانی. تحف العقول. ترجمه محمدباقر کمره ای. تصحیح علی اکبر غفاری. (تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۴۰۰ ق). ص ۲۵۲.
۸. محمدرضا حکیمی و دیگران. الحیاء. (چاپ سوم: تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰). ج ۱، ص ۱۶۳.
۹. میریام آلتوت. رمان به روایت رمان نویسان. ترجمه علی محمد حق شناس. (چاپ اول: تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸). ص ۲۷۵.
۱۰. آلکسی تولستوی. رسالت زبان و ادبیات. ترجمه م. ح. روحانی. (چاپ اول: انتشارات گوتنبرگ و مازیار، ۱۳۵۲). ص ۴۱.
۱۱. محمدرضا حکیمی و دیگران. پیشین. ج ۱، ص ۱۷۱.
۱۲. حسین معصومی همدانی. «بیماریهای ویراستاری». در کتاب: برگزیده مقاله های نشر دانش (۱) درباره ویرایش. (چاپ اول: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵). ص ۸۴-۸۵.
۱۳. گلستان. باب هشتم، در آداب صحبت.
۱۴. مرتضی انصاری. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری. (چاپ دوم: ۱۳۶۱). ص ۸۴.
۱۵. این تعبیر را با توجه انتخاب کرده ام. «گوش بودن» در مقابل کسی، یعنی شنونده خوشبین بودن. حق-عزّ اسمه- در قرآن می فرماید: وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ. یعنی برخی پیامبر را می آزارند و می گویند که او گوش (شنونده خوشبین و زودباور) است. بگو گوش خوبی است برای شما. در

اینجا مقصودمان این است که نویسنده نه تنها باید شنونده سخنان منتقدین باشد، بلکه نسبت به آنها خوشبین نیز باشد تا محروم از سخن درست آنها نگردد.

۱۶. شرط مهمتر برای انتقادپذیری، مصونیت فرد از خود شیفتگی (narcissism) است. هنگامی که فردی خود شیفته باشد، ابدأ نمی تواند انتقادپذیر باشد و گوشش بدهکار هیچ حرفی نیست. اما از آنجا که نویسندگان فرهیخته مصون از خود شیفتگی هستند، لذا بدین مسأله اشاره ای نکرده ایم. ارایش / اریک فروم در کتاب دل آدمی و گرایشش به خیر و شر، فصلی را به بیماری خود شیفتگی اختصاص داده و واکنش فرد خود شیفته را در مقابل انتقاد، مورد بررسی قرار داده است. رجوع شود به کتاب یاد شده، ترجمه گیتی خوشدل. (چاپ دوم: تهران، نشر نو، ۱۳۶۳).
۱۷. محمدباقر مجلسی. بحارالانوار: الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. (چاپ دوم: بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳). ج ۲، ص ۴۳.
۱۸. تعبیری است دلچسب از مارتین گاردنر در کتاب *Fads and fallacies in the name of science*. ر.ک: مارتین گاردنر. «سودا زدگان دانش». ترجمه محمد باقری. مجله دانشمند. (سال ۲۷، شماره ۳۱۲، مهر ۱۳۶۸). ص ۵۴.
۱۹. ابن شعبه حرّانی. پیشین. ص ۳۳۸.
۲۰. غلامحسین یوسفی. چشمه روشن: دیداری با شاعران. (چاپ اول: تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۹). ص ۷۴۸.
۲۱. سیروس طاهباز. (مترجم). مصیبت نویسنده بودن. (چاپ اول: تهران، انتشارات به نگار، ۱۳۶۸). ص ۵۷.
۲۲. لرد آویبوری. در آغوش خوشبختی. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ص ۶۰.
۲۳. با توضیحات و اشاراتی که آمد، پیداست که مقصود ما از قضاوت تاریخ، آن چیزی نیست که هگل مآبان تاریخ پرست می گویند و زمان و تاریخ را ملاک حق و باطل و درست و نادرست می دانند.